**دگرباره بشیراز**

**بهروزی، علی نقی**

در مسافرت چند روزهء شیراز در مصاحبت علی نقی بهروزی استاد ادبیات‏ فارسی و انگلیسی،دیگربار بعضی از بقاع شیراز را زیارت کردم،چون مجال نبود از بهروزی‏ استدعا شد که شرح مشاهدات را به اجمال برای درج در مجله مرقوم فرماید اکنون که‏ نامهء آن استاد رسیده معلوم می‏شود یادداشت‏ها را از قول بنده نوشته!ازین لطف خاص‏ ممنونم.نوشتهء از نوشتهء بنده و گفتهء وی گفتهء بنده است.

حبیب یغمائی

\*\*\* در اوائل اردیبهشت ماه امسال مجالی بدست آمد که چند روزی در شهر ادب‏پرور شیراز بسر برم و تربت پاک سعدی و حافظ را زیارت کنم و آثار تاریخی و نقاط دیدنی آن شهر شهیر را دیدن‏ نمایم و از دیدار یاران موافق و دوستان عزیز بهره‏مند شوم.

اینک مشاهدات خود را بطور اختصار در اینجا یادداشت میکنم:

اصلاحات شهری-پیش از هرچیز باید اذعان کرد که مجاهدات شبانه‏روزی و اصلاحات‏ اساسی که از طرف استاندار علاقمند فارس یعنی آقای باقر پیرنیا در شیراز صورت گرفته،قیافهء این شهر شهیر را تغییر داده بطوریکه امروز شیراز چنان زیبا و فرح‏انگیز گشته است که در ایران‏ بی‏نظیر است.خیابانهای تمیز-بلوارهای فرح‏افزا-چراغهای پرنور-درختکاریها و گل‏کاریهای‏ خیابانها از مزایای این شهر تاریخی است-مزیت دیگر شیراز ساختمانهای جدید است که در همه‏جا بچشم میخورد و شهر شیراز را بسرعت توسعه میدهد و زیبا میسازد.

آرامگاه سعدی-آرامگاه شیخ اجل سعدی با گلها و سبزه‏هایش جلوه خاصی داشت. جلو صحن آرامگاه بشکل بلوار چمن کاشته و گل‏کاری مفصلی شده بود و بر زینت و زیبائی آن افزون‏ گردیده بود و کم‏کم گلستانی میگردد که گردش روزگار عیش و بیعش را بطیش خریف مبدل‏ نخواهد کرد.اما قسمتی از جاده سعدی که در کنارهء کوه است محتاج باصلاح و توسعه میباشد و امید است‏ که این کار نیز بهمت آقای پیرنیا استاندار جدی فارس اصلاح گردد.

مجسمهء سعدی در جای کثیف و بی‏تناسبی نصب شده است خوب است این مجسمه را از اینجا بردارند و جلو آرامگاهش نصب نمایند.

آرامگاه حافظ-آرامگاه حافظ همیشه روح و صفای خاصی داشته ولی اکنون که‏ هر نقطه‏ای ازان را انبوهی گلهای رنگارنگ فراگرفته بود بگلستان پررنگ و بوئی تبدیل گشته بود بر سر تربت حافظ که غرق در گل بود انسان بیاد توصیه شاعر میافتد که فرموده است:

بر سر تربت ما بی می و مطرب منشین!

در جوار آرامگاه حافظ قبر بسیاری از بزرگان قرار دارد مانند قبر اهلی شیرازی و فرصت‏ الدوله و شاعر اخیر شیراز سالار جنگ شیرازی.

از راست به چپ:حبیب یغمائی-استاد محمد جعفر واجد

خارج از آرامگاه دانشکده علوم و ادبیات واقع است که در برابر آن عمارت مجللی برای‏ کتابخانه دانشگاه پهلوی ساخته میشد.

آرامگاه وصاف-نزدیک حافظیه سابقا قبرستانی بود که آرامگاه«وصاف»مورخ‏ شهیر دران واقع بود اما اکنون«مسلمانان!»آن قبرستان عمومی را به خانه‏های شخصی تبدیل‏ کرده‏اند!فقط قسمت کوچکی از آن بنام«سیافیه»محدود شده که قبر«حاج علی اصغر سیاف‏ (شمشیرگر)شیرازی متوفی بسال 1262 هجری قمری آنجاست و در خارج اطاق مقبره سیاف‏ تکه سنگی کوچک نصب شده و روی آن نوشته بود:«آرامگاه مورخ شهیر مرحوم وصاف»

اطاق مقبره پرشکوه سیاف با سنگ قبر محقر وصاف بسیار عبرت‏انگیز بود!

از راست به چپ:افسانه یغمائی-حبیب یغمائی(بچه‏ها:مازیار یغمائی- شهریار یغمائی)-پیرایه یغمائی-رکسانا یغمائی.

چهل‏تنان-تکیهء چهل‏تنان آرامگاه چهل‏تن از دراویش عرفای گمنام است که‏ سنگ قبرهای آنها در دو ردیف کنار هم واقع شده و مرحوم کریمخان زند ساختمانی در آنجا ساخته‏ است و مرکز دراویش خاکسار میباشد.در حیاط چهل‏تنان قبر«شیخ ابواسحاق شیرازی متخلص‏ به«حلاج»و معروف به«شیخ اطمعه»متوفی بسال 840 هجری قمری واقع شده:

زینهار ار بگذری روزی بقبر این گدا شاد کن روح من مسکین به«حلوای»دعا

در همین‏جا قبر شاعر قصیده‏سرای اخیر شیراز هم مرحوم عبد الرحیم شیرازی متخلص به‏ «حشمت»واقع است که این رباعی که از گفته‏های خود اوست روی سنگ قبر نقر شده است:

برگیر دل از نشاط دنیا که فناست‏ گر دل بفنا کسی نهد عین خطاست‏ گر طالب عیش دو جهانی حشمت‏ عیش دو جهان مهر علی اعلی است

هفت‏تنان-عمارت هفت‏تنان هم که در دامنه کوه رحمت واقع است از بناهای کریمخان‏ زند است که گویند مانند عمارت بیرونی خود ساخته است تا اهالی شیراز که نمی‏توانند در آنجا حضور یافته و از منظره عمارت آنمرد بهره‏مند شوند از شبیه آن متمتع گردند.در اینجا هفت قبر است که متعلق بهفت درویش و عارف است که بدون اینکه نامی از آنها باقی باشد برحمت ایزدی‏ پیوسته‏اند.

آرامگاه شاه شجاع-بیرون تکیه هفت‏تنان آرامگاه شاه شجاع مظفری واقع است که کریمخان زند بر روی آن سنگی انداخته و کتیبهء آن چنین است:

هو الحی الذی لا یموت-هذا مدفن السلطان العادل الباذل مرحوم المغفور شاه شجاع المظفری‏ وفائه فی سنة و ثمانین و سبعمائة من الهجریه کما قال المعارف السالک شمسالدین محمد الحافظ علیه‏ الرحمة(حیف از شاه شجاع)و تجدید مزاره فی شهر ربیع الثانی سنه 1191

هم‏اکنون بهمت انجمن آثار ملی و علاقمندی آقای پیرنیا استاندار فارس بقعهء زیبائی که‏ مزین بکاشیهای معرق است بر روی آن ساخته میشود و از قراریکه گفته شد آقای استاندار محترم‏ فارس در نظر دارند که خیابانی را از خیابان زیر قرآن احداث نمایند تا جلو این بارگاه بگذرد. امید است که نیت خیر خود را زودتری عملی سازند که مبارک فالی است.

آرامگاه خواجو-در تنک-اللّه اکبر-آنجائیکه شیخ اجل سعدی شیرازی در ولایت‏ غربت آرزوی آنرا داشته و فرموده است:

چه‏خوش سپیده دمی باشد آنکه بینم باز رسیده بر سر اللّه اکبر شیراز

قبر شاعر بزرگ کرمان«کمال الدین ابو المطا،متخلص به خواجو 689-722 هـ.ق قرار دارد و بدین مناسبت گفته‏اند:

تن خواجوی کرمانی بشیراز به تنگ افتاده است اللّه اکبر!

در این تکیه که اگرچه مختصر است ولی باصفاست و از آب رکن آباد مشروب میشود سنگ‏ قبری است بدون کتیبه که از قدیم آنرا قبر خواجو میدانسته‏اند و هم‏اکنون هم همان عقیده رایج‏ است.در اینجا بتازگی سالنی برای پذیرائی واردین ساخته شده که در پیشانی آن دو غزل شاعر بر روی کاشی نوشته شده است:

دوش میکردم سؤال از جان که آن جانانه کو؟ گفت بگذر زان بت پیمان‏شکن،پیمانه کو؟

صبحدم دل را مقیم خلوت جان یافتم‏ از نسیم صبح بوی زلف جانان یافتم

مشرقین-در کنار خواجو تکیه ایست که آنرا مشرقین نامند-در اینجا غاری است که‏ در پیشانی آن طاقی ضرپی ساخته شده وی متأسفانه طاق مزبور منهدم گردیده است.در زیر طاق‏ قبر خواجه«عماد الدین محمود»وزیر معروف شاه شیخ ابو اسحاق اینجو قرار دارد که در سال‏ 828 هـ.ق وفات یافته و با محجری چوبی احاطه شده است.

این وزیر ادب‏پرور ممدوح حافظ است و خواجه در غزلی وی را ستوده است:

کنون که در چمن آمد گل ازعدم بوجود بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود... بیار جام لبالب بیاد«آصف عهد» وزیر ملک سلیمان«عماد دین محمود» بود که مجلس حافظ به یمن تربیتش‏ هرآنچه میطلبد جمله باشدش موجود

در اینجا دو نقش بر بدنهء کوه نقر کرده‏اند:یکی مردی است بشکل رستم سوار بر اسب، که شیری را هدف قرار داده و نقش قابل توجهی است.دیگر نقش فتحعلی شاه قاجار است که‏ بر روی تخت نشسته و دو نفر از پسران او در طرفین او ایستاده‏اند و در حال محو شدن است.متأسفانه‏ تکیه مشرقین دو بانهدام میرود و باید ادارهء اوقاف فارس که آنرا اجاره داده است در تعمیر و مرمت آن بکوشد.

خانهء شایسته-روزی بدیدار آقای سید صدر الدین شایسته نقاش معروف شیراز رفتم، آقای شایسته از بهترین شاگردان استاد بزرگ مرحوم کمال الملک است و بحقیقت بهترین وارث‏ آن مرحوم است و امروزه استاد مسلم فن نقاشی است.باید گفت که خانه‏اش بشکل بهترین موزه‏هاست.

آقای شایسته با فروتنی و لطف بسیار که خاص ایشان است ما را که بدون اطلاع قبلی به خانه‏اش‏ رفته بودیم پذیرفت،و اطاقهای خود را که مملو از تابلوهای نفیس و بی‏نظیرش بود بما نشان‏ داد-مدتها محو تماشای آن آثار نفیس و عالی بودیم و از هنر و مهارت استاد شایسته لذت بسیار بردیم.آقای شایسته علاوه براینکه در فن نقاشی استاد مسلم است مردی دانشمند و خوش‏محضر و با اینحال متواضع و فروتن است.شایسته،نامه‏ای از مرحوم دکتر قاسم غنی که باو نوشته بود ارائه داد و چون این نامه متضمن تمجید و تحسین از آثار گرانبهای شایسته و بیان عقیدهء مرحوم‏ استاد فقید کمال الملک دربارهء اوست و در واقع گواهی‏نامه‏ای بی‏مانندست چاپ آن را لازم دانست.

متن نامه فوق چنین است:

دوست هنرمند عزیز معظم واقعا من در این اوخر از سرکارعالی خجلم که کمتر چیزی عرض کرده‏ام حتی جواب مرقومات گاهی به تعویق افتاده است.علت خودتان و قلبتان‏ شاهدید که فراموشی نیست گرفتاری است-باید ببخشید.تابلو چوپان توسط آقای سلامی رسید یکدنیا متشکرم.بسیار بسیار خوب است.کارهای حضرت عالی همیشه بانمک و استادانه است. خدا رحمت کند استاد بزرگ کمال الملک را که بمن فرمود:در آقای سید صدر الدین روح حافظ و سعدی هست.حال دارد.واقعا همین است-اما تابلو چوپان را یکی از رفقای بسیار عزیز و محترم بنده برد و دیگر بمن نخواهد داد-منهم با کمال رغبت باو بخشیدم زیرا اهل صنعت و دوستدار صنعت است و مثل این است که در خانهء خود من باشد.آقای سلامی را زیارت کردم و سپردم‏ هر فرمایشی داشته باشد مراجعه کنند.همیشه مترصد بشارت صحت هستم.و السلام علیکم.قاسم غنی‏ وسیله پیدا کنم یک جلد کتاب است برای آندوست محترم خواهم فرستاد.

خانقاه احمدی-روزی باتفاق آقای شرقی مدیر محترم روزنامهء پارس بخانقاه احمدی، مرکز برادران ذهبی رفتم.فضل اللّه شرقی امروز در صف نخستین بزرگان شیراز جای دارد، رئیس دبیرستان است،مدیر روزنامه است،درویش است،مرجع محرومان و ستم‏دیدگان است. میزبان و دمخور اهل ادب و شعر است...معروف حضور و منظورنظر اعلیحضرت شاهنشاه است... باری وجودی است مغتنم.

خانقاه احمدی که مدفن عارف کامل مرحوم میرزا احمد تبریزی معروف به«وحید الاولیاء» و جانشین او مرحوم حاج حب حیدر است شکوه و روحنیت خاصی دارد.از نظر معماری و کاشی‏کاری و تزئین هم شبستان وسیع آن تماشائی است.درخانقاه احمدی کتابخانه‏ای تأسیس شده که‏ کتب نفیسی دارد و تحت نظر آقای منتظر صاحب که جوانی عارف و هنرمند است اداره میشود.

شاه چراغ-در آستانهء حضرت سید میر احمد بن امام موسی الکاظم(ع)معروف به شاهچراغ‏ تغییرات مهمی داده شده است.برای آن کتابخانه و موزه‏ای تأسیس شده و در داخل حرم تعمیرات‏ قابل‏توجهی بعمل آمده است.مسئلهء نذورات تحت نظر هیئت امنای آستانه که از اشخاص مورداعتماد تشکیل شده درآمده و بمصارف لازمه میرسد و برای خدام آستانه حقوق معین شده است.گنبد آن تجدید بنا شده ولی از قراریکه گفته میشد کاشیهای گنبد که بامر شاهنشاه آریامهر باصرف‏ مبالغ هنگفتی خریداری شده مطابق نمونه از آب بیرون نیامده و هنوز نصب آنها پایان نیافته‏ لعابهای آنها میریزد.

قرآن مجید اهدائی شاهنشاه در مدخل بقعه در معرض مشاهدهء عموم است.

کانون دانش پارس-در آخرین شبی که در شیراز بودم در جلسهء انجمن کانون دانش پارس شرکت کردم.کانون دانش پارس که اکنون پانزده سال از تأسیس آن میگذرد از دانشمندان، نویسندگان،شعراء و مؤلفین شیراز که عده‏ای از آنان استاد دانشگاه پهلوی میباشند تشکیل‏ گردیده است.

این انجمن موفق شده است که تاکنون 14 جلد کتاب و نشریهء تحقیقی ادبی و تاریخی‏ چاپ و منتشر سازد.این انجمن که بهمت دانشمند محترم آقای علی سامی دبیر انجمن تأسیس‏ یافته مرتبا هرپانزه روز یکمرتبه در منازل اعضاء تشکیل میگردد.

در آن شب از پذیرائی‏های بی‏شائبه صاحب‏حانه و از محضر استادان بزرگوار و از استماع‏ قصائد غرا و غزلهای شیوای شعراء عضو انجمن حقیقتا لذت بردم.و از کتاب‏هائی که مؤلفین محترم‏ لطف فرمودند گران‏بار شدم اینک چند غزل از آنهائیکه خوانده شده بعنوان«ره‏آورد شیراز» برای خوانندگان گرامی درج میکنم:

سخن عشق

نه بدل تاب جدائی است ز دلدار مرا نه برویش نفسی طاقت دیدار مرا راز شیدائی خود با همه‏کس نتوانگفت‏ کاشکی بود یکی محرم اسرار مرا جز غمم نیست کنون حاصلی از پیشهء عشق‏ تا سرانجام چه برخیزد از این کار مرا میبرم رنج و امید است که از یاری بخت‏ گل مقصود مگر بردمد از خار مرا خوشتر از کوی دلآرام کجا خواهد بود زان سر کوی مخوانید بگلزار مرا فال نیکست ز بیداری بختم که بود با خیالش همه شب دیدهء بیدار مرا آنچنان بیخبر از نیک و بدم با یادش‏ که تفاوت نکند سبحه و زنار مرا شادم از مشغلهء درد و غم عشق که داشت‏ فارغ از وسوسهء عقل فسونکار مرا رسته از بند خرد را چه دهی پند که باز نتوان دید در این دام گرفتار مرا گفتی او دوست چه دیده است دلت جز آزار هرچه از دوست بود نیست دلازار مرا عشق گوید سخن عشق و گرنه«واجد» کس نمیدید بدین شیوهء گفتار مرا

محمد جعفر واجد

لالهء صحرائی

لب بسته و خونین جگر،چون لالهء صحرائیم‏ خو کرده دل با نیک و بد در خلوت تنهائیم‏ زد کوس و رسوائی من گردون ببام زندگی‏ افسانهء هر انجمن زانروی در رسوائیم‏ هرجا که شمع عارضی سوزد منش پروانه‏ام‏ تا کی بخاک و خون کشد این خوی بی‏پروائیم‏ در روی خوب نیکوان جویم و حسن تو نشان‏ هان تا نه پنداری که من دلداده‏ئی هرجائیم‏ چون گوی در گرونه‏ام،گردان بهرسو روز و شب‏ تا افکند آخر کجا این گنبد مینائیم‏ گه دل بمسجد میکشد گاهی خرابات مغان‏ پرده و رخ یکسو فکن،فارغ کن از شیدائیم‏ گفتا عیانم هر کجا ای«میر»چشم دل‏گشا من غایب از نامحرمان از غایت پیدائیم

دکتر محمد تقی میر

چیز دگر...

این شور و غم عشق نه از آن رخ زیباست‏ جرم دل و دیده است،پس از ماست که برماست! هر درد و بلائیست بجان و تن عاشق‏ پیداست که از دیدهء شوخ ز دل شیداست‏ اندر دل من حسرت آن لعل روان‏بخش‏ در دیدهء من جلوهء آن چهر دلاراست‏ کس مه نشینده است که با آن رخ تابان‏ کس سرو ندیده است که با آن قد رعناست‏ بس فتنهء نوخاسته بنشست چو بنشست‏ بس شور قیامت که بپاخاست چو برخاست‏ القصه قضائیست گر آن طره و گیسوست‏ بالجمله بلائیست گر آن قامت و بالاست‏ حاجی در کعبه زد و ما خانهء دل را دیدیم چو منزلگه مقصود همین جاست‏ یک روز چو مه بود رخش لیک از آن پس‏ بر حسن وی افزوده شد از جلوهء مه کاست‏ میگفت که دارم سر مهری بتو،گفتم: مهریکه نداری بمن،از چهر تو پیداست‏ گفتم که تمنای تو اندر دل من مانده‏ گفتا ز من اندر دلت آخر چه تمناست؟ گفتم که یکی بوسه،بگفت از پس بوسه‏ ای شیفته شاید که دلت چیز دگر خواست!

حسین فصیحی«شیفته»

ترک قشقائی

چکنم اول پیری دل شیدائی را که ز کف میدهد آخر سر سودائی را دیدهء دل سیهم جور کند بر دل من‏ میفرستد همه‏جا این دل هر جائی را گنه از دیده و دل نبست،بگویم از کیست‏ که ربوده است ز من صبر و شکیبائی را علت از اوست که داده است باین شاخهء گل‏ این همه خوبی و آنیت و زیبائی را بدو چشمش بنگر تا که نکو بشناسی‏ ترک سنگین‏دل سیمین‏بر قشقائی را به نگاهی ببرد دین دل از پیر و جوان‏ به نگاه دگری تاب و توانائی را مات شد عقل که مشاطهء قدرت داده است‏ این لطافت ز کجا مردم صحرائی را لب شیرین چو گشاید بتکلم آن ترک‏ گو ببندند دگر دکهء حلوائی را متمایل شدن قامت و شیرینی لفظ ختم کرده است باو حسن و دلارائی را سرو نوخاسته‏ای غنچهء نشکفته بباغ‏ از تو آموخته زیبائی و رعنائی را بنما عشق جوانی ز سر احمد بیرون‏ چه توان کرد دگر پیری و رسوائی را گر چه این نکته صحیح است ولی گفت استاد «طاقت وعظ نباشد سر سودائی را»

احمد حشمت زاده